

مبانی انسان‌شناختی و اهداف تربیت اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان

taharostami110@gmail.com

smrmm1346@gmail.com

کح طه امیررستمی بناب / کارشناس ارشد تربیت اخلاقی، مؤسسه آموزش عالی اخلاق و تربیت

سیدمحمدرضا موسوی نسب / استادیار گروه علوم تربیتی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۷ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۰

چکیده

این پژوهش، با هدف بررسی مبانی انسان‌شناختی و اهداف تربیت اخلاقی، از دیدگاه علامه طباطبائی با تأکید بر تفسیر المیزان و با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که علامه طباطبائی ضمن اشاره به دو ساحت جسمانی و روحانی، «روح» را مبدأ حیات انسان می‌داند. مفسطور بودن به فطرت الهی، عقل، کمال‌جویی و حد یقف نداشتن آن، تفاوت در قابلیت‌های فردی، اجتماع‌گرایی، اختیار و اراده، سعادت و رجوع الی‌الله و غیره، از جمله مبانی انسان‌شناسی هستند که در دیدگاه علامه مورد توجه قرار گرفته است. علامه طباطبائی، هدف غایی تربیت اخلاقی را رسیدن به مقام قرب الهی دانسته و درک وابستگی تام انسان به خداوند و مرآتیت (حیثیت آینه بودن) ماسوی‌الله، مقدمه قرار دادن دنیا برای آخرت، تبعیت از حق در گفتار و رفتار، دوری از صفات رذیله، تشخیص جایگاه خود در همه امور، تسخیر محیط و استفاده از امکانات مادی، تصدیق عملی بوم‌الدین و عدم وثوق به عمل خود را نیز به عنوان اهداف میانی و مقدمات نیل به قرب الهی معرفی کرده است.

کلیدواژه‌ها: تربیت اخلاقی، مبانی انسان‌شناسی، اهداف، علامه طباطبائی، المیزان.

مقدمه

جریان تربیت اخلاقی، مبتنی بر مبانی مختلفی است که از مهم‌ترین آنها، مبنای انسان‌شناختی است. بدون شناخت انسان و ویژگی‌های او، نمی‌توان دستورالعمل درستی برای سعادت و تربیت اخلاقی وی ترسیم کرد. شناخت انسان از زوایای گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت عقلی، نقلی و تجربی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. علامه طباطبائی، به عنوان عالمی ژرف‌اندیشه و مفسر بزرگ و قرآن، در آثار خود، به‌ویژه *تفسیر المیزان*، مباحث فراوانی درباره انسان و ویژگی‌های او ارائه کرده است. حقیقت انسان، کرامت ذاتی و اکتسابی، جایگاه اراده و اختیار، دارایی‌ها و ضعف‌های انسان، رسیدن به مقام خلیفه الهی و جاودانگی آدمی، بخش‌هایی از این معارف و مبانی انسان‌شناسی هستند. جمع‌آوری و تنظیم و تحلیل این مباحث، ضمن اینکه شناخت درستی از انسان ارائه می‌دهد، مقدمه لازم و غیرقابل‌انکاری، برای همه فعالیت‌های تربیتی، به‌ویژه شناخت هدف از تربیت انسان در حوزه تربیت اخلاقی است. علامه طباطبائی در *تفسیر المیزان*، با تشریح قرب الهی، آن را در مبانی انسان‌شناختی داخل نموده، غایت سیر آدمی را در درک حضور عین ربط بودن و عین تعلق بودن انسان معرفی کرده است؛ اینکه انسان در همه شؤون وجودی، برای خود هیچ استقلالی قائل نشود. ایشان در جلد اول *المیزان*، ذیل آیه ۱۱۲ سوره بقره نیز می‌نویسد: «هدف تربیت اخلاقی، رسیدن به توحید در زمینه اعتقاد و عمل است که به عبودیت الهی بینجامد» (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۵۷). بنابراین، این پژوهش حاضر با در نظر گرفتن نظرات و دیدگاه‌های علامه طباطبائی در تفسیر گرانقدر *المیزان* و با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی، به دنبال بررسی مبانی انسان‌شناختی و اهداف تربیت اخلاقی است.

در ارتباط با پیشینه این پژوهش، بررسی‌های انجام شده، نشان می‌دهد که برخی پژوهش‌های موجود به تربیت اخلاقی، با رویکرد اسلامی پرداخته‌اند، از جمله، *روش‌های تربیت اخلاقی در المیزان*، نوشته فقیهی (۱۳۹۴) که بر اساس *تفسیر المیزان*، روش‌های تربیت اخلاقی را منطبق با ساحات مختلف وجودی انسان، از جمله بُعد شناختی و عاطفی ارائه کرده است. *تربیت اخلاقی از دیدگاه قرآن کریم*، پژوهش دیگری است که توسط میری (۱۳۹۴) به رشته تحریر درآمده است. کبیری (۱۳۹۱)، در کتاب *مبانی و شیوه‌های تربیت اخلاقی در قرآن*، چپستی و منشأ اخلاق را مورد بررسی قرار داده و در ادامه، منشأ قوانین اخلاقی و مبانی آن و سرانجام راهکارهایی از قرآن کریم ارائه نموده است. از جمله به روش‌هایی مانند محبت، عفو و گذشت، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت، موعظه، الگوسازی پرداخته است. *داوودی* (۱۳۸۸)، در کتاب *تربیت اخلاقی*، ابتدا به تبیین مفهوم هدف و ضرورت تعیین آن پرداخته، به نقش اساسی هدف در فرایند تعلیم و تربیت اشاره کرده؛ و در مبانی کلی تربیت اخلاقی، مطالبی ارائه کرده است. در کتاب *درآمدی بر نظام‌نامه تربیتی المصطفی* (۱۳۹۶)، تألیف جمعی از نویسندگان، بحثی در رابطه با مبانی انسان‌شناسی، با استفاده از آیات قرآن کریم ارائه شده است. از جمله به تفصیل در مورد سرمایه‌های خدادادی انسان، مانند فطرت، کرامت، هدف‌مندی، خلاقیت، اراده و غیره

پرداخته شده است. همچنین، به اهداف تربیت اخلاقی نیز با ساحت‌ها و معیارهای مختلف تربیتی، بر اساس سه گرایش اصلی (حب بقاء، حب کمال و حب لذت) اشاره شده است.

برخی دیگر از پژوهش‌ها، تربیت اخلاقی را از منظر غرب مورد توجه قرار داده‌اند. مانند کتاب *رویکردهای نوین در تربیت اخلاقی* نوشتهٔ حسنی (۱۳۹۴)، که به بررسی رویکردهای تربیت اخلاقی مغرب‌زمین پرداخته است. با توجه به پیشینهٔ موجود، که نشان داد تحقیق مستقلی پیرامون مبانی انسان‌شناختی و اهداف تربیت اخلاقی از منظر *المیزان* انجام نشده است، ضرورت انجام این پژوهش روشن می‌شود تا در پرتوی این بررسی، به سؤالات ذیل پاسخ داده شود:

مبانی انسان‌شناختی تربیت اخلاقی در اندیشهٔ علامه طباطبائی کدامند؟

اهداف تربیت اخلاقی در اندیشهٔ علامه طباطبائی کدامند؟

مفهوم‌شناسی پژوهش

تربیت اخلاقی

یکی از ساحت‌های مهم تربیت، تربیت اخلاقی است که در تعریف آن گفته شده است: «مجموعه‌ای از فعالیت‌های تربیتی به‌منظور از میان بردن صفات‌های ردیلت و ایجاد صفات‌های فضیلت است» (داودی، ۱۳۸۸، ص ۱۱).

مبانی

مبانی گزاره‌های خبری هستند که یا بدیهی هستند، یا در علوم دیگر به اثبات رسیده‌اند برای تعیین اهداف، اصول، مراحل، عوامل موانع و روش‌های تربیت به‌کار می‌روند (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۶۵). در یک تقسیم، مبانی به سه دستهٔ اساسی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی تقسیم می‌شوند (رهنمائی، ۱۳۸۸، ص ۶۹).

مبانی انسان‌شناختی

مراد از «مبانی انسان‌شناختی»، «گزاره‌های توصیفی تبیینی مدلل دربارهٔ واقعیت وجود انسان است که از تعالیم اسلامی، یا معارف اصیل اسلامی، در مقام توصیف خصوصیات عموم افراد نوع بشر، یا از مباحث مربوط به تعریف انسان در فلسفهٔ اسلامی استخراج شده‌اند و باید آنها را به لحاظ نقش محوری تبیین و ترسیم سیمای کلی انسان، در هر نظریهٔ فلسفی تربیت، سنگ بنای اصلی هرگونه توصیف و تبیینی از فلسفهٔ تربیت، با رویکرد اسلامی دانست» (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۰، ص ۵۳).

اهداف

مراد از «اهداف» در اینجا، هر آن چیزی است که شایسته است به عنوان امر مطلوب، در برنامه جامع تربیتی در نظر گرفته شود، است، به طوری که همهٔ فعالیت‌های این عرصه، برای دستیابی به آن صورت

گیرد (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۲۱۴). اهداف تربیتی در اسلام، به دو دسته نهایی و واسطه‌ای تقسیم می‌شوند. مقصود از «هدف نهایی» آن اهدافی است که تمامی فعالیت‌ها برای رسیدن به آن صورت می‌گیرد و مقصود از اهداف غیرنهایی، به اموری گفته می‌شود که واسطه و مقدمه‌ای است برای رسیدن به هدف نهایی (همان، ص ۲۱۲). در تربیت اسلامی، هدف غایی همان قرب به خداست که بر اساس فلسفه خلقت انسان و جهان هستی مطلوب و مقصد نهایی انسان، باید باشد (مصباح‌پزدی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰-۱۰۴). اهداف غیرنهایی، تا آنجایی که در راستای هدف غایی قرار گیرند، می‌توانند متعدد و مطلوب باشند.

مبانی انسان‌شناختی تربیت اخلاقی

مرکب بودن وجود

از گفتمان موجود در آیات شریفه و به تبع آن، نظریات مرحوم علامه طباطبائی، این امر به دست می‌آید که انسان دارای دو ساحت کلان و کلی؛ جسمی و روحی است. بُعدی از وجود او، نشأت گرفته از اراده و امر خداوند و برخاسته از عالم ملکوت است. خداوند متعال در خلقت انسان، یک مبدأ بعیده‌ای قرار داد که خلقت انسان به آن منتهی می‌شود و آن خاک است. و یک مبدأ قریبی هم قرار داد که متعلق به خلقت او است که همان نطفه است. خداوند متعال، سیر تطور انسان در این فرایند خلقت را به گونه‌ای قرار داده است که در هر مرحله از خلقت، استعدادهای جدیدی را پیدا می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لِيَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (غافر: ۶۷)؛ او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده)، سپس، شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می‌رسید، و بعد از آن پیر می‌شوید و گروهی، از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند و در نهایت، به سرآمد عمر خود می‌رسید و شاید تعقل کنید. همه اینها مربوط به ساحت مادی انسان است. اما ساحت دوم انسان، بُعد روحی و ملکوتی انسان است. در فرایند سیر تطور خلقت انسان، انسان استعداد تلقی روح را پیدا می‌کند. وقتی خلقت انسان، به یک مرحله خاصی می‌رسد، دست آفرینش برای او وجود جدیدی به نام «روح» را القاء می‌کند. علامه طباطبائی، برخی خصوصیات دو ساحتی بودن انسان را این‌گونه بیان می‌کند: مشرب قرآن این است که انسان صرفاً این هیكل مادی نیست، نفسی دارد که شعور و اراده دارد و امر و نهی الهی به آن تعلق می‌گیرد، و ثواب و عقاب الهی به آن لحاظ می‌شود؛ راحتی، الم، سعادت و شقاوت نیز همین‌طور است. از این نفس، اعمال صالح یا طالح صادر می‌شود و ایمان و کفر به آن منتسب می‌شود (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۱، ص ۳۰۹).

بنابراین، انسان مرکب از نفس و بدن است و در این دنیا، دائماً در معرض تبدیل و تغییر است. همواره اجزایش متغیر است و مرکب هم که با انتفاء جزئی از آن متفی می‌شود. پس انسان در هر آن، غیر از انسان قبلی است که متغیر گشته است. اما شخصیت انسان، به‌نفسه محفوظ است و روحش منزه و مجرد از ماده و تغییرات است و از مرگ و فساد در امان است.

مفطور بودن به فطرت الهی

فطرت انسان از مباحث پردامنه‌ای که تقریباً در همه آثار علامه طباطبائی وجود دارد. به طوری که می‌توان گفت: این مسئله از مطالبی است که بیشترین بحث‌ها را در *تفسیر المیزان*، به خود اختصاص داده است. علامه طباطبائی، بر اساس عقیده فطرت انسان، که ریشه در دین‌شناسی و توحید خداوند دارد، اظهار می‌کند:

قرآن مجید برنامه زندگی انسان را به این نحو ریخت که اساس برنامه خود را خداشناسی قرار داد، و اعتقاد و یگانگی خدا را اولین اساس دین شناخت. پس از شناساندن خدا معادشناسی را از آن نتیجه گرفت و اصل دیگر قرارداد؛ و سپس از نتیجه آن پیامبرشناسی را نتیجه گرفت؛ زیرا پاداش اعمال نیک و بد بدون ابلاغ قبلی طاعت و معصیت و نیک و بد از راه وحی و نبوت صورت نمی‌بندد و آن را نیز اصلی دیگر قرار داد، و این سه اصل نامبرده را اصول دین شمرد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۱۵).

فطرت آن چیزی است که نظام عالم، انسان را به آن مجهز کرده است. همچنین، خلقت خاص انسان موجب مجهز شدن انسان به آن شده است و آن عبارت است از، قوا و آلات و ابزارهایی که مناسب سعادت انسان است. عالم تکوین دارای یک مجموعه قوانین و قواعد خاص به خود است؛ از طرفی حین خلقت انسان، و یا خود خلقت انسان و نوع آفرینش او، به طوری بوده است که با آن، قوانین عالم تکوین، ارتباط خاصی پیدا کرده بود. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «آنچه در تعریف دین نیز گفته شده است، تطبیق فطرت انسان با مقتضای قوانین عالم تکوین، همان دین الهی است. به عبارت دیگر، تسلیم بودن برای حق تعالی، در راستای تطبیق خود با قواعد و نظام عالم تکوین، همان دین اسلام یا دین تسلیم است» (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۹۳). ایشان در جایی می‌نویسد: «الدین هی الفطرة» (همان، ج ۸، ص ۲۹۹). به نظر می‌رسد، مقصود ایشان این است که در مواردی آنها، این دو یکی هستند. به عبارت دیگر، هر دو (دین و فطرت)، ابزاری برای وصول به مقصد واحدی هستند و اینکه ایشان گفته است، دین متضمن طریق فطرت است، منظور این است: «همان سعادت که از طریق طی نمودن مسیر فطرت حاصل خواهد شد، همان سعادت را دین نیز به انسان عاید می‌کند». همچنین، ایشان می‌نویسد: «فطرت، به دین هدایت می‌کند» (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

برخورداری از عقل

از جمله ابعاد وجودی انسان، عقل اوست. بنابراین، «ذوعقل» بودن انسان، جزء مبانی انسان‌شناسی است. عقل جایگاه ویژه‌ای در تربیت اخلاقی دارد، به طوری که بدون آن طی این طریق ممکن نیست. قرآن کریم نیز برای عقل، این موهبت الهی، اهتمام ویژه‌ای قائل است. علامه طباطبائی ذیل آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰) می‌نویسد:

تکریم، تخصیص بالعنایه است، یعنی تشریف به آنچه مختص اوست می‌باشد که در چیز دیگری نیست. این معنی نفسی دارد. به خلاف «تفضیل» که معنای اضافی دارد و تخصیص به زیادت است؛ یعنی در مورد آنچه در اصل با دیگری شریک است، به علاوه یک اضافی هم دارد. اینجا تکریم انسان به عقل است که مختص اوست و در موجود دیگری نیست (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۴، ص ۱۵۶).

علامه طباطبائی نشانهٔ بارزی را برای وجود عقل در آدمی بیان می‌کند. البته این مورد صرفاً نشانه‌ای از نشانه‌های عقل است؛ وگرنه می‌توان برای عقل، نشانه‌های فراوانی را برشمرد که ما به دلیل محدودۀ این نوشته، از بیان آنها خودداری می‌کنیم. ایشان در این رابطه می‌نویسد: «اولئک هم اولوالالباب؛ یعنی صاحبان عقول با عقل، به حق هدایت می‌شود و نشانهٔ عقل، وصفِ اتباع حق است» (همان، ج ۱۷، ص ۲۵۱). همچنین، ایشان ذیل آیه «لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انعام: ۱۳)، دربارهٔ خردورزی انسان و اینکه قوام این موجود، بر شعور و فکر استوار است، می‌نویسد: «انسان موجودی است که با مشیت الهی، با ترکیب اجزاء بسیطه و مرکبه به صورت خاصی، که وجودش از حیث حدوث و بقاء، ممتاز و جدای از سایر مخلوقات بود، آفریده شد. قوام زندگی او بر اساس شعور فکری و اراده‌ای است که در او نهاده شده است» (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۲۸). ایشان در بیان رابطهٔ میان عقل و قلب و شرع نیز می‌نویسد: «شرع هم عقل و هم قلب را تقویت می‌کند و به مدد هر کدام که ضعیف گردد می‌رود؛ چون عقل و قلب و شرع، هر سه از یک حقیقت و واقعیت حکایت می‌کنند و سه ترجمان برای معنای واحدی هستند (همان، ۱۳۷۲، ص ۷۱).

کمال‌جویی و حد یقف نداشتن آن

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناسی، کمال‌جویی انسان و حد یقف نداشتن آن است. انسان فطرتاً موجودی کمال‌جوست و این موهبت الهی، مسئله‌ای است که از تحت اختیار بشر خارج بوده، به‌نوعی جِلی انسان محسوب می‌شود. سخن در اینجاست که منشأ این کمال‌جویی چیست؟ درست است که حق تعالی، منشأ تمام هستی است، اما آنچه ما به دنبال آن هستیم، این است که منشأ قریب آن چیست؟ با دانستن این مبنا، می‌توان نیاز به تربیت اخلاقی را امری دائمی دانست و مراحل آن را تا پایان حیات انسان در نظر گرفت. همچنان که آیت‌الله مصباح یزدی، در این باره می‌نویسد: «منشأ کمال‌جویی انسان، ناشی از حب ذات وی است و از آنجاکه انسان دارای حب ذات است و خود را دوست دارد کمالات خود را نیز دوست دارد و به دلیل اینکه این کمالات در او معمولاً بالفعل نیستند، خواهان دستیابی به آنهاست» (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۷۶).

تفاوت در قابلیت‌های فردی

همان‌طور که در بحث فطرت گذشت، اصل فطرت در همهٔ انسان‌ها، به‌طور یکسان و مساوی وجود دارد. اما آنچه افراد را از همدیگر متمایز می‌کند، اختلاف در قابلیت‌ها و استعدادهاى آنان است؛ یعنی قوام تفاوت انسان‌ها، در تفاوت داشتن آنها در قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها و استعدادهاى آنان است. عامل این تفاوت، می‌تواند علاوه بر حکمت الهی، مسائلی همچون وراثت، محیط، جنسیت و... باشد. انسان موجودی است که می‌تواند همه یا برخی از توانایی‌های بالقوه خود را بالفعل کند، همان‌طور که در مبنای «لزوم رشد متناسب قوا» خواهد آمد، برای رسیدن به قلۀ کمال، باید هر انسانی با هر تفاوتی که نسبت به دیگری دارد، به رشد همه استعدادهاى خود کمر همت ببندد و یک انسان جامع بار بیاید. درجات

ایمان و تقوا، مسئله‌ای است که همواره مورد رصد ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده است، به‌طوری که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده که فرمودند: «لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۰۱).

موضع‌گیری در مواجهه با نعمت‌ها و نعمت‌ها

از دیگر ویژگی‌های انسان که جزء مبانی انسان‌شناسی است، موضع‌گیری انسان در مواجهه با نعمت‌ها و نعمت‌ها است. در اینجا، هدف این است که اولاً، موضع انسان در مواجهه با نعمت‌ها و نعمت‌ها چیست؟ ثانیاً منشأ این موضع‌گیری‌های انسان چیست؟ قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا» (فصلت: ۵۱)؛ وقتی نعمتی را حق تعالی به انسان عطا می‌کند، انسان از حق اعراض می‌کند؛ ولی وقتی شری به انسان می‌رسد، زود ناامید از رحمت الهی می‌شود. چه چیزی موجب می‌شود که انسان چنین عکس‌العملی را در مواجهه با نعمات یا نعمات الهی از خود بروز دهد؟ علامه طباطبائی، ذیل آیه فوق، انسان را با توجه به تربیت داشتن یا نداشتن، به دو دسته زیر تقسیم‌بندی می‌کند: انسان عادی که عرف جامعه و عادات بر او حاکم شده است. و انسان فطری که ذهنش به آداب و رسوم و عرف جامعه مشوش نشده است. ایشان در ادامه تقسیم‌بندی فوق می‌نویسد:

این آیه، حالت انسان عادی را توصیف می‌کند که به ظواهر اسباب مشغول گشته و به آنها دل‌بستگی پیدا کرده است. حال وقتی نعمتی به او می‌رسد، اسباب را می‌بیند نه مسبب‌الاسباب را؛ و این نعمت را از اسباب تلقی می‌کند و شاد می‌شود؛ لذا وقتی این نعمت از او سلب می‌شود، بطلان این اسباب را می‌بیند و ناامید می‌شود و برای خدایش هیچ جایگاهی در این بده‌بستان‌ها نمی‌بیند. اما انسان فطری، موقع رسیدن نعمتی، با رجوع به فطرت خود، آن را نعمتی از سوی حق تعالی دیده و شکر می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۳، ص ۱۸۷).

در ادامه مطلب فوق، که به‌نوعی بیانگر عنوان کلی ردایب اخلاقی انسان در مواجهه با نعمت‌ها بود، به یکی دیگر از ردایب اخلاقی انسان می‌پردازیم. اما نه از حیث نعمت‌دار شدن انسان و عکس‌العمل او در مواجهه با آن نعمت، بلکه از حیث ذات او، لوی و تبعه. به عبارت دیگر، در بحث فوق، ردیلت انسان از آن حیث که دارای نعمت شده بود، مورد بررسی قرار گرفت. اما ردیلت انسان را به صورت مطلق، نه به قید نعمت‌دار شدن، مورد بررسی قرار می‌دهیم. افزون بر این، وقتی گفته می‌شود «ردیلت انسان»، منظور انسان تربیت‌ناشده است انسان تربیت‌شده به تربیت اخلاقی، هرگز چنین ردایلی را نخواهد داشت.

اجتماع‌گرایی

در بررسی مبانی انسان‌شناختی، به هویت جمعی و اجتماع‌گرایی انسان می‌رسیم. سؤالاتی از قبیل اینکه، آیا انسان ذاتاً و طبق طبع اولی خود اجتماعی است، یا بالعرض و تبعاً این خصیصه را دارا می‌باشد؟ اینکه منشأ این اجتماع‌گرایی چیست و دیگر سؤالات مربوط به این حوزه، مسائلی است که پاسخ علامه طباطبائی را در این زمینه

جویا می‌شویم. ایشان اجتماع‌گرایی انسان را تحت قاعده استخدام، که گفته شد از نوآوری‌های ایشان می‌باشد، داخل نموده و آن را از عوارض برآوری نیاز انسان عنوان می‌کند. علامه، در این باره می‌نویسد:

انسان می‌خواهد تا سرحد کمال، دیگران را برای رسیدن به منویات خود به تمامه به استخدام خود درآورد. از سوی دیگر، سایر افراد جامعه نیز مثل او هستند و همین خواسته را دارند. اینجاست که بدهبستان‌های اجتماعی شروع می‌شود و همه افراد همدیگر را برای رسیدن به مقصود و اهداف خود کمک می‌کنند؛ به طوری که با اجتماع اینها، هر صاحب حقی به حق خود برسد و در این بدهبستان‌های اجتماعی به تعادل عمومی برسند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۸۰).

ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا اجتماع‌گرایی، از ذاتیات انسان است، یا خیر؟ می‌نویسد:

این تجمع افراد برای بهره‌دهی به همدیگر است. همچنین، عدالت موجود در این اجتماع صرفاً از روی اضطرار است [نه اینکه از ذاتیات خواسته‌های انسانی بوده باشد]، هرچند که ضروری است [و بایستی این فرایند برای بقاء نوع انسانی ادامه داشته باشد] و این مسئله، فرزند مشروع قاعده استخدام است. لذا هر قدر انسانی قوی شود و بر دیگری چیره‌تر شود، این عدالت اجتماعی بین آنها ضعیف‌تر می‌شود. ما این قضیه را در همه امت‌های ضعیف و قوی مشاهده می‌کنیم و همواره تاریخ به این منوال در جریان بوده است حتی تا به امروز که حکومت‌های زورگور، ادعای آزادی و برابری می‌دهند، امت‌های ضعیف را تحت سیطره خود قرار می‌دهند. اگر این مطلب از روی اضطرار نبود، بلکه طبع اولی انسان این اقتضا را می‌کرد، اصل او را در اجتماعات بشری عدل می‌بود؛ درحالی که امر، خلاف آن است (همان، ص ۱۱۷).

میان اعمال و عقاید انسان‌ها، بماهو مجموع (جامعه) و نظامات عالم وجود، ارتباط عمیقی وجود دارد. به طوری که عمل افراد مجتمع انسانی بر فعلیت یافتن و ظهور این قوانین اثر بسزایی دارد: «وَمَا كَانَ رَبِّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصِیْحُونَ» (هود: ۱۱۷)؛ وقتی مردمان صالح شوند، اعمالشان صالح می‌شود، با نظام عام عالم موافقت حاصل می‌شود. در این صورت، زمین برای زندگی زمینی انسان‌ها صلاحیت پیدا می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰۷). بنابراین، می‌توان گفت: تربیت اخلاقی صحیح و مناسبی که از سوی حق تعالی برای رشد و تعالی بشریت عرضه شده است، منفصل از تدبیر تکوینی بشر، در همین عرصه و اثرات آن نخواهد بود.

اختیار و اراده

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناسی، «اختیار» و «اراده داشتن» انسان است. قرآن کریم، انسان را موجودی مختار معرفی کرده است و از نشانه اختیار آدمی، آیات فراوانی است که دلالت بر آزمایش و ابتلاء، وعده وعید، عهد و میثاق هستند (دهر: ۲؛ کهف: ۷؛ فاطر: ۲۴؛ یس: ۶۰؛ احزاب: ۷). استاد مصباح‌یزدی، در این رابطه می‌نویسد: «همه نظام‌های اخلاقی، مختار بودن انسان در رسیدن به سعادت را به عنوان یک اصل موضوعی پذیرفته‌اند» (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۶، ص ۲۱). علامه طباطبائی ذیل آیات شریفه «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (تکویر: ۲۹)؛ «مَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲)، آن را توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

اموراتی به دست اختیار انسان است که وقتی انسان آن را اراده کند، محقق خواهند شد. این امورات همه به اذن و اراده حق تعالی موجود می‌شود. بدین صورت که حق تعالی، با اراده خویش، خواست و اراده انسان را در همان لحظه‌ای که انسان در حال اراده کردن است، اراده می‌کند و می‌خواهد. بنابراین، افعال ارادی انسان، به مشیت الهی محقق می‌شوند. لذا، اراده، مشیت و فعل، همه اینها که از انسان صادر می‌شوند، مستند به اراده و مشیت و فعل حق تعالی است. نتیجه اینکه، حق تعالی با «کن»، نفس اراده انسان را - اینکه انسان در آن لحظه موجودی ذواراده بوده باشد - اراده می‌کند تا انسان بتواند چیزی را اراده کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۱).

ذیل آیه شریفه «أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَ أَبْكِي» (نجم: ۴۳)؛ طولی بودن اراده حق تعالی با اراده انسان‌ها فهمیده می‌شود. اینکه آیا سببی انسان را می‌خنداند یا حق تعالی او را می‌خنداند؟! آیا می‌توان کار حق تعالی را به اسباب منتسب کرد؟! برای پاسخ به این سؤالات، علامه طباطبائی ذیل این آیه شریفه، با انضمام آیه «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ» (نجم: ۴۲)؛ می‌نویسد:

تمام موجودات در وجود و آثار وجودی‌شان به حق تعالی منتهی می‌شوند، چه با واسطه چه بی‌واسطه. تمام نظامات و تدبیرات کلی یا جزئی نیز به حق تعالی منتهی می‌شوند؛ چراکه «موجد الاشیاء هو الموجد لروابطها». بنابراین، هر نوع تدبیری در عالم، موجب ثبوت ربوبیت مطلقه الهی است و شامل منتهی شدن اشیاء به خداوند متعال است؛ هم از حیث شروع و فطر، و هم از حیث انتهاء و خسر... و این منافات با ربوبیت اسباب ندارد. مانند وساطت سرور برای فعل ضحک، یا اندوه برای فعل گریه. دلیل آن هم این است که این اسباب مستقل نیستند و همواره تحت سیطره و در مسخر حق تعالی هستند. بنابراین، گوییم: خداوند متعال ایجاد ضحک می‌کند در ضاحک... پس گوییم قیام ضحک به انسان است اما ایجاد آن به خداست... لذا اراده الهی به مطلق ضحک تعلق نگرفته است، بلکه به قید تعلق اراده انسان به ضحک، تعلق یافته است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۸).

نیازمندی به وحی در نیل به سعادت

علامه طباطبائی، دین را منشأ شده از احتیاجات واقعی انسان دانسته، در بیان معنای فطری بودن دین، رابطه آن را با انسان و حوائج واقعی او، چنین ترسیم می‌کند:

یک انسانی داریم که می‌توان دو وضعیت انسان کامل و انسان ناقص را برای او ترسیم کرد. آنچه انسان را در وضعیت ناقص نگه داشته است، حوائج ذاتی او است. بین این دو وضعیت، واسطه‌ای است به نام «برآوری حوائج»؛ به طوری که اگر حوائج واقعی انسان برآورده شود، انسان ناقص مسیر وساطت خود را طی نموده و به انسان کامل تبدیل خواهد شد. این واسطه همان سنن و قوانینی است که تابع مصالح و کمالات انسان است و این همان قضایای حقیقی و واقعی و عملی است که حوائج واقعی انسان آن را وضع کرده و معتبر شمرده است، و تابع آن کمالات است. این، همان دین الهی است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۸).

همچنین است نیازمندی اجتماعات بشری در رسیدن به کمال و مرتفع شدن اختلافات بین آنها. به عبارت دیگر، نیازمندی انسان به وحی، علاوه بر بُعد فردی، بُعد اجتماعی نیز دارد؛ چراکه اساساً سعادت فردی انسان در پرتو تشکل اجتماعی وی رقم خواهد خورد، یا لاقلاً بی‌تأثیر از آن نخواهد بود (همان، ج ۱، ص ۲۰۶).

رجوع الی الله

علامه طباطبائی، رجوع الی الله را امری می‌داند که مربوط به ساختار وجودی انسان است و از این حیث، جزء مبانی انسان‌شناسی تلقی می‌شود. ایشان ذیل آیه شریفه «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا» (یونس: ۴)؛ به ارتباط میان نوع خلقت موجودات و رجوع‌شان به سوی حق تعالی اشاره نموده، می‌نویسد:

در این آیه، مفعول مطلق در جای فعل قرار گرفته است، و معنی آیه چنین است: «وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا» (خداوند، رجوع به خودش را وعده می‌دهد، وعده دادنی که حق است). «حق» به خبری می‌گویند که در عالم واقع دارای اصل و ریشه‌ای بوده باشد و این خبر با آن اصل، تطابق داشته باشد. درحالی که حق تعالی از معاد، وعده‌ی حق می‌دهد، معنایش این است که خلقت الهی به نحوی است که تمامیت آن با رجوع‌شان - از جمله رجوع انسان - به سوی خداوند متعال است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۴۸).

ایشان ذیل آیه شریفه «أَنْ أَلِي رَبِّكَ الْمُنتَهَى» (نجم: ۴۲). می‌فرماید: تمام موجودات در وجود و آثارشان به حق تعالی منتهی می‌شوند، چه با واسطه و چه بی‌واسطه. حتی تمام نظامات و تدبیرات کلی و جزئی نیز به حق تعالی منتهی می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۴۸).

اهداف تربیت اخلاقی

هدف غایی

هدف غایی تربیت، در هر مکتبی کمال مطلوب آدمی، در تعریف همان مکتب است و باید همه فعالیت‌های او متأثر از آن بوده باشد (اعرافی، ۱۳۷۶، ص ۳۰). «قرب الهی» را می‌توان هدف غایی تربیت اخلاقی شمرد. علامه طباطبائی، در خصوص تحقق قرب معنوی می‌نویسد:

از نظر وقوعی همان‌طور که در آیات عیدیه‌ای از قرآن کریم وجود دارد، تقرب معنوی بندگان صالح الهی به ساحت کبریایی محقق شده است. «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (مریم: ۶۳)؛ ... «مخلص» عبارت است از: کسی که خداوند او را خالص برای خود قرار داده است و غیر از خداوند کسی در او نصیبی نداشته باشد؛ نه در او، و نه در عمل او. این مقام بلندترین مقام‌های عبودیت است... و ظاهر آیه این است که منظور از «قرب‌ناه» نزدیکی معنوی است نه مکانی؛ هرچند که این معنا در مکان «طور» واقع شده است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۴، ص ۸۳).

همچنین، ذیل آیه شریفه «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعہ: ۱۰)؛ می‌نویسد:

اینکه می‌گوییم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می‌کند، معنایش این است که او را در منزلتی نازل می‌کند که از خصایص وقوع در آن منزلت، رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی‌رسد؛ و آن سعادت‌ها عبارت است از: اکرام خدا، مغفرت و رحمت او (همان، ج ۱۵، ص ۱۵۶). مقربین همان اهل یقین‌اند که درجه‌شان از درجه عموم ابرار بالاتر است (همان، ج ۱۵، ص ۱۵۶).

چگونگی ایجاد قرب الهی و اینکه این تقرب، به چه نحوی محقق می‌شود، علاوه بر اینکه دارای اصول و روش‌های خاص خود می‌باشد، مسئله‌ای است که مربوط به بُعد شناختی انسان می‌شود. بُعد شناختی، همان عقاید

حَقُّهُ يَا بَاطِلُهُ أَدْمَى اسْت. بنابراین، از اموری که قرب الهی مربوط به بُعد شناختی انسان می‌شود و جزء اهداف تربیت اخلاقی شمرده می‌شود، محشی است که علامه طباطبائی ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (حشر: ۱۸)؛ مطرح می‌کند. ایشان می‌نویسد:

انسان عبد محض است و از هر جهت مملوک علی‌الاطلاق حق تعالی است. انسان هیچ استقلالی از جهت اینکه خداوند مالک علی‌الاطلاق اوست ندارد؛ چرا که استقلال مطلق فقط برای حضرت حق است. از طرفی هم کمال هر چیزی، محض بودن و خالص بودن آن در وجود و آثارش می‌باشد. بنابراین، کمال انسان در این است که خود را مملوک علی‌الاطلاق حق تعالی ببیند؛ بدون آنکه ذره‌ای خود را مستقل ببیند؛ و متصف به صفات عبودیت مانند خضوع و خشوع و ذلت شود و استکانت و فقر و ذلت خود را نسبت به ساحت عظمت و عزت و غنای الهی بروز دهد. همچنین، اعمال و افعالتش طبق اراده حق تعالی جریان یابد، نه طبق هوای نفس؛ بدون اینکه در مراحل ذات و صفات و افعال، غفلتی برای او عارض شود و این مملوک دیدن انسان در سه مرحله ذات و صفات و افعال برای انسان حاصل نخواهد شد، الا با توجه باطنی به حضرت حق که شهید بر همه چیز است، و بكل شی محیط است، و قائم بر هر نفسی است، بدون اینکه غافل شود یا فراموش نماید. در این حالت، قلب سالک مطمئن خواهد شد و حق تعالی را به صفات کمالش خواهد شناخت، و صفات عبودیت در وی هویدا خواهد شد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۲۱۷).

اهداف میانی

درک وابستگی تام انسان به خداوند و مراتب

از اهداف میانی تربیت اخلاقی، درک وابستگی تام انسان به خداوند و درک مراتب ماسوی الله است؛ یعنی مرتبی باید در طول فرایند تربیتی، به جایگاهی از شهود قلبی و معارف حقه برسد که خود و همه چیز را وابسته تام، به حضرت حق مشاهده کند. در این صورت، ماسوی الله را آینه تمام‌نمای حضرت حق و صفات جمالیه و جلالیه حق سبحانه خواهد دید. در این رابطه، علامه طباطبائی ذیل آیه «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (رعد: ۱۱)؛ چگونگی وابستگی تام انسان، به خداوند متعال را این‌گونه تشریح می‌کند:

آنچه انسان مالک آن نیست (نه ضرر خود، نه نفع خود، نه حیات و نشور، و نه نفس و نه آثار نفس خود) خداوند متعال آنها را برای انسان حفظ می‌کند. وسیله حفظ الهی هم ملک‌هایی با نام «حافظین» و «معقبات» هستند. از آنجایی که ملک ملک خداوند است، فزای همه اینها (تمام شؤون انسان) توسط ملائکه و به دست خداوند متعال است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۱، ص ۳۰۹).

بنابراین، آنچه پیش روی انسان است و آنچه پشت سر انسان است شامل مسائل جسمی، روحی، اتفاقات گذشته و آینده برای جسم انسان و هم شامل مراحل نفسانی در سیر الی‌الله برای روح انسان؛ در جهت سعادت و یا شقاوت ایشان است. اینکه انسان در اثر تربیت اخلاقی، به این مرحله از معرفت و کمال نائل شود که همه هستی و شؤون وجودی خود را متعلق به حق تعالی و ملک علی‌الاطلاق حضرت حق ببیند و با تمام وجود، خود و همه ماسوی الله را ملک خداوند متعال بداند، از عالی‌ترین اهداف تربیت اخلاقی محسوب می‌شود. این مسئله‌ای است که قرآن کریم، برای آن مصادیقی از کلمین را بیان نموده است که علامه طباطبائی به آن اشاره می‌کند. ایشان می‌فرماید:

در داستان اصحاب کهف، اینکه برخی از اصحاب کهف گفتند: «الله اعلم بما لبثتم» به خاطر این بود که گوینده هیچ چیز را مالک خود نمی‌دانست. انسان حتی نفس خود را به اذن الهی مالک است. علامه نسبت به امارت همه اجزاء عالم، در مرآتیت از حق تعالی و آیه بودن ماسوی الله می‌نویسد: «ورای نفس (همه عالم) امارات‌اند، و به اندازه کاشفیتشان مرآت واقع هستند؛ لذا علم واقعی فقط عندالله است. پس هر کمال و قدرت و علمی که موحد دارد، به خود نسبت نمی‌دهد» (همان، ج ۱۳، ص ۲۵۹).

مقدمه قرار دادن دنیا برای آخرت

از اهداف میانی تربیت اخلاقی، مقدمه قرار دادن دنیا برای آخرت، توسط متربی است. به عبارت دیگر، اگر متربی بتواند این دنیا را علماً و عملاً مزرعه آخرت تلقی کند، سمت و سوی برنامه‌های تربیتی خود را در جهت آن هدایت خواهد کرد. البته اینکه گفته می‌شود، دنیا مزرعه یا مقدمه آخرت است، منظور از «دنیا»، آن فعالیت یا آن کاری است که در این دنیا، با نیت خاصی انجام می‌گیرد، وگرنه خاک این دنیا، مزرعه آخرت شدن فاقد معنی است. بنابراین، گوییم: چه بسا این تصور باشد که بعد از اثبات معاد و وجود زندگی در عالم آخرت، هیچ رابطه‌ای میان این دو نشت از زندگی وجود ندارد؛ و آخرت بسان دنیا، تولدی دیگر از جنس خودش، شبیه تولد ابتدایی انسان در دنیا بوده باشد. یا این تصور که هر کس در دنیا فقیر باشد، در آخرت نیز فقیر و هر کسی ثروتمند باشد، در آنجا نیز غنی خواهد بود. اما وحی الهی از وجود رابطه‌ای عمیق و وجودی، میان حیات دنیوی و اخروی خبر داده، و می‌فرماید: دنیا مزرعه آخرت است. آن دنیا امتداد همین زندگی است و انسان در برآیند ایمان و عمل خود، شاکله وجودی خود را ترسیم نموده و حاصل آن را در فردای قیامت درو خواهد کرد.

تبعیت از حق در گفتار و رفتار

یکی دیگر از اهداف تربیت اخلاقی، «تبعیت از حق در گفتار و رفتار» است. در قرآن کریم، از نشانه‌های متربی کامل، سخنان فراوانی به میان آمده است. بنابراین، از جمله نشانه‌های کمال متربی، تبعیت از حق در گفتار و رفتار اوست. علامه طباطبائی، ذیل آیه شریفه «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۸)؛ می‌نویسد:

اینکه عبادالله، أحسن القول (نیکوترین سخن‌ها) را تبعیت می‌کنند، به خاطر این است که آنان تابع حق و حقیقت هستند. آنها هر موقع بین حق و باطل قرار گیرند، حق را برمی‌گزینند و هر موقع بین حق و احق، یا بین رشد و ارشاد واقع شوند، احق و ارشاد را برمی‌گزینند. همچنین علت استماع قول توسط بندگان الهی این است که آنان طالب حق و رشد هستند؛ به امید رسیدن به حق، استماع می‌کنند؛ چراکه می‌ترسند چیزی از آنها در این امر فوت شود (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۷، ص ۲۵۰).

دوری از صفات رذیله

حق تعالی در قرآن کریم، همگان را به دوری از صفات بد، که ذیلاً نام برخی از آنها برده خواهد شد، دعوت می‌کند. بنابراین، یکی از اهداف میانی تربیت اخلاقی، می‌تواند «دوری از صفات رذیلت» باشد. از جمله صفات رذیلت

«حس حقوق مردم» است. قرآن کریم، با بیان این صفت ناپسند، آن را مذموم شمرده، و رعایت حقوق مردم را همواره به تمام بندگان خود گوشزد می‌کند. علامه طباطبائی، ذیل آیه شریفه «وَيُلِّمُ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» (مطففین: ۱-۲)؛ می‌نویسد:

اكتالو به معنای اخذ از مردم با کیل است که در این معامله، کفار مذکور یستوفون می‌کردند یعنی حق خود را تمام و کامل دریافت می‌کردند. اما وقتی که: کالوهم (به مردم با کیل عطا می‌کردند)، یخسرون می‌کردند؛ یعنی متاع را با نقص می‌دادند و مردم را به خسارت مالی می‌انداختند. بنابراین، آنها برای خوددشات رعایت حق و حقوق را لازم می‌شمردند، اما برای دیگران، نه (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲۰، ص ۳۳۰).

ایشان در ذیل آیه «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ» (قلم: ۱۰)؛ نیز می‌نویسد:

نهی از «حلافی» بدین سبب است که حلاف برای هر چیز بزرگ و کوچک قسم می‌خورد. بنابراین، وقتی عظمت آنکه به او قسم خورده می‌شود، کمتر تلقی می‌شود و وقتی به حق تعالی قسم می‌خوری که عظمت او را نادیده گرفته باشی (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۳۷۱).

تشخیص جایگاه خود در تمام امور

به نظر می‌رسد، از میان اهداف تربیت اخلاقی، «تشخیص جایگاه خود»، مهم‌ترین هدف میانی تربیت اخلاقی بوده باشد؛ یعنی یک مرتبی بر اثر تربیت صحیح اخلاقی، با گذر زمان، تجربیات تربیت فراوانی را کسب خواهد کرد. نتیجه این خواهد شد که در تمام امورات زندگی خود، به سهولت جایگاه خود را دانسته، وظیفه مخصوص خود در تمام شئون زندگی شخصی و اجتماعی‌اش را تشخیص داده و طبق آن عمل می‌کند. به عنوان نمونه، یک زن در جوانی، با تشخیص جایگاه خود، خود را از نامحرم می‌پوشاند و در پیروی، با دانستن اینکه من یک پسرزن از کار افتاده‌ای هستم و کسی رغبتی به من ندارد، می‌تواند به راحتی تکلیف اخلاقی و شرعی خود در رابطه با حجاب را تشخیص داده و عمل کند (همان، ج ۱۵، ص ۱۶۴).

تسخیر محیط و استفاده از امکانات مادی

از جمله مباحثی که در *المیزان*، در رابطه با اهداف تربیتی انسان بیان شده است، تسخیر کردن محیط توسط این موجود دو بُعدی است. ارتباط این بخش از بحث؛ یعنی تسخیر محیط توسط انسان و استفاده از امکانات مادی با اهداف تربیت اخلاقی، می‌تواند این گونه باشد: انسان موجودی است که برای رشد و تعالی خود در فرایند تربیت اخلاقی، چاره‌ای جز این ندارد که محیط‌زیست و اشیاء پیرامون خود را تسخیر کند تا به اهداف عالی‌ای که حق تعالی در تربیت وی، برای او ترسیم نموده است، برسد. بنابراین، تسخیر محیط و استفاده از امکانات مادی، جزء اهدافی خواهد بود که باید مرتبی، برای رسیدن به سعادت آنها را به کار برد. از این رو، برخلاف کسانی که استفاده هر چه بیشتر از دنیا و امکانات مادی را برای خود هدف غایی در نظر گرفته‌اند، این، هدفی میانی و ابزاری برای نیل به اهداف بالاتر، معنوی و الهی خواهد بود. علامه

طباطبائی، ذیل آیه شریفه «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (جائیه: ۱۳)؛ و «خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره: ۲۹) می نویسد:

انسان موجودی است که با دارا بودن ذهن (فؤاد) به همه حوادث عالم ماده احاطه دارد. حق تعالی چیزی را در انسان قرار داد که بتواند ارتباط بین اشیاء را نیز درک کند و از همه چیز منتفع شود؛ از زمین برای خود آلات و... انتخاب کند تا امر تسخیر آسان تر گردد. همچنین، انسان صناعات گوناگون را پدید آورد... (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۱۴).

ایشان درباره نحوه تسخیر محیط توسط انسان نیز می نویسد:

این دو عنایت که خداوند به انسان عطا نموده است؛ یعنی «نیروی فکر و ادراک» و «رابطه تسخیر موجودات» خود یک عنایت سومی را نتیجه داده و آن این است که انسان توانست برای خود، علوم و ادراکاتی دسته بندی شده را تدوین کند، تا در مرحله تصرف در اشیاء و به کار بردن و تأثیر در موجودات خارج از ذات خود، آن علوم را به کار بگیرد. در نتیجه، با صرف کمترین وقت و گرفتن بیشترین بهره از موجودات عالم برای حفظ وجود و بقای خود استفاده کند (همان، ج ۲، ص ۱۷۲).

بنابراین، می توان گفت: تسخیر محیط توسط انسان، امری است که در علم الهی گذر کرده است و عنایتی الهی، برای بشر تلقی شده و چاره‌ای نیست. این تسخیر اگر بخواهد در مسیر رشد و تعالی انسان قرار گیرد، باید از همان ابتدا در تمام مراحل تربیت اخلاقی متربی لحاظ شده باشد و طبق آن برنامه‌ریزی شود.

تصدیق عملی یوم‌الدین و عدم وثوق به عمل خود

در مورد تصدیق عملی یوم‌الدین و عدم وثوق به عمل خود، علامه طباطبائی ذیل آیه ۲۶ سوره معارج «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» می نویسد:

آنچه از سیاق آیات فهمیده می‌شود، این است که مراد از تصدیق در آیه، تصدیق عملی یوم‌الدین است؛ نه صرف تصدیق اعتقادی و ذهنی؛ یعنی سیره‌شان در دنیا این طور بود که می‌دیدند هر عملی می‌کنند محاسبه خواهد شد، خیر را با خیر و شر را با شر. «یصدقون» فعل مضارع است؛ یعنی استمرار و مراقبه دائمی ذکر الهی در هر عملی که مواجهه می‌شوند را دارند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲۰، ص ۱۶).

همچنین ایشان ذیل آیه ۲۷ سوره معارج «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» می نویسد:

آنها اشفاق عملی داشتند، نه صرف اشفاق اعتقادی. لازمه این اشفاق عملی مستمر عدم وثوق به اعمال و اعتقادات خود است؛ و خود را از عذاب الهی ایمن ندیدن و این یک ملاک کلی است؛ یعنی هم طاعت کردن و هم وثوق به طاعت خود نکردن؛ چرا که نفس در ذات خود هیچ قدرتی ندارد؛ هر عملی برای نفس هست، خدای متعال نفس را برای آن کار، قادر ساخته است (همان).

طبق این آیه: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (نحل: ۵۰)؛ «وَيَخْشَوْنَ اللَّهًا وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (احزاب: ۳۹)؛ این مؤمنان چرا با وجود اعمال صالح فراوانی که داشتند، باز خائف بودند؟ سر این مطلب در چیست؟ به نظر می‌رسد به این علت که آنها چون خداوند متعال را قادر علی الاطلاق می‌دیدند و وعده الهی بر ثواب ثوابکاران، را موجب مقید شدن این قدرت مطلقه الهی قلمداد نمی‌کنند، و می‌بینند که باز حق تعالی، قادر است که نفس آنها را به هر کاری که بخواهد وادار ساخته، یا اثرات اعمال نفس او را تغییر دهد، یا معدوم کند، بنابراین همواره خائف بودند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، نکات زیر به دست می‌آید:

۱. انسان موجودی است که به دست حکمت و قدرت حق تعالی پدید آمده است. خداوند متعال، برای خلقت مادی او، سرشتی از تجرد را نیز لحاظ نمود، به طوری که حاصل این دو وجود، ارتباط، بلکه اتحادی شد که هیچ‌یک بر دیگری تقدم نداشته، بلکه یکی (عنصر خاکی) منشأ دیگری (روح مجرد) مقرر شد. بنابراین، طبق دیدگاه علامه طباطبائی، نسبت میان روح و جسم، نسبت هویت و این‌همانی است.

۲. همان‌گونه که بیان شد، علامه طباطبائی انسان‌شناسی منسجمی دارد. ایشان معتقد است: انسانی که فطرت خدادادی او سالم، و شعور و اراده‌اش پاک است، و با اوهام و خرافات لکه‌دار نشده است، انسانی فطری است. چنین انسانی، که ترکیبی از روح و جسم است، خود را جزئی از آفرینش تصور می‌کند. انسان در بُعد جسمانی، ملکاتی دارد که با قوای حیوانی و نباتی او تناسب کامل دارند و به لحاظ بُعد روحانی، موجودی نامتناهی است که نابودی و تباهی ندارد. همچنین، آدمی موجودی مختار است که توانایی تسخیر هر چیزی را در جهت رسیدن به خواسته‌های خود دارد.

۳. به عقیده علامه طباطبائی، خوشبختی و سعادت، فطری است. از این‌رو، برای رسیدن به آن، دو شرط اساسی نیاز است: ۱. توافق دیگر اجزای هستی، ۲. پیمودن مسیر فطرت. «فطرت» سعادت انسان را مشخص می‌سازد. از این‌رو، فطرت مقتضای ملکات انسانی است و همان‌گونه که انسان دو دسته ملکات حیوانی و انسانی را دارا می‌باشد، کمال او نیز دو جنبه مادی و معنوی دارد و باید به هر دو جنبه آن در زندگی انسانی توجه کرد و بدان‌ها در حد خودشان پرداخت.

۴. مطابق نظر علامه طباطبائی، همه ماسوا الله، تکویناً به سوی حق تعالی در حال رجوع هستند. از آنجاکه انسان، موجودی دارای اراده است. حق تعالی وی را به اختیار داشتن و انتخاب تکریم نموده است. انسان که جزئی از عالم وجود است، باید این رجوع را طبق دستورات و فرامین شرع مقدس به نحو احسن تحقق بخشد. علاوه بر این، طبق دیدگاه علامه طباطبائی، میان آن تکوین و این تشریح، ارتباط تنگاتنگ وجود دارد و به نوعی، میان آنها اتحاد وجود داشته و صدق هویت می‌کنند. حال گوییم: مطابق دیدگاه علامه طباطبائی، میان اعمال ارادی انسان و رسیدن او به قله سعادت و کمال انسانیت، همین رابطه این‌همانی برقرار است. به عبارت سخن، انتاج تطبیق اعمال خود، به امر و نهی‌های شرع مقدس، همان انتاج تطبیق، تکوین با تشریح را در پی خواهد داشت.

۵. نکته آخری که در این باب نگاشته می‌شود، این است که طبق دیدگاه علامه طباطبائی، لازمه اختیار داشتن انسان، انتخاب راه صحیح و انتخاب راه ناصحیح از راه ناصحیح است. اگر قرار بود همه مردم بالاجبار راه حق را به جای راه باطل برگزینند، حکمت الهی در مورد ذواراده بودن انسان لغو می‌شد. هر چند که توانایی انتخاب راه ثواب از ناثواب، برای همگان میسر می‌باشد. بنابراین، وقتی مشاهده می‌شود که بسیاری از مردم در دوزخ گرفتار هستند، این نه خدشه بر حکمت الهی و نه عذری برای گناهکاران است؛ چرا که انتخاب لازمه اختیار داشتن است. نتیجه اینکه، طبق دیدگاه علامه طباطبائی، عده‌ای از مردمان با تأسی به انبیاء و اولیاء الهی علیهم‌السلام، در زندگی خود راه صحیح را انتخاب نموده، به کمال نهایی و سعادت الهی نائل شدند و عده‌ای هم با انتخاب راه ناصحیح و پیروی از هواهای نفسانی و شهوات حیوانی، به سوی کمال نامطلوب سوق داده می‌شوند.

منابع

- اعرافی، علیرضا، ۱۳۷۶، *اهداف تربیت*، قم، نسیم مهر.
- امیری، دادمحمد، ۱۳۹۴، *تربیت اخلاقی از دیدگاه قرآن کریم*، قم، المصطفی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۶، *درآمدی بر نظام‌نامه تربیتی المصطفی*، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- حسینی، محمد، ۱۳۹۴، *رویکردهای نوین در تربیت اخلاقی*، تهران، مدرسه.
- داودی، محمد، ۱۳۸۸، *تربیت اخلاقی*، قم، دارالهدی.
- رهنمائی، سیداحمد، ۱۳۸۸، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۰، *مبانی نظری سند تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران*، تهران.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۲، *مهر تابان (طبع قدیم)*، قم، باقرالعلوم.
- _____، ۱۳۸۸، *ترجمه المیزان فی تفسیرالقرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- فتحعلی، محمود و همکاران، ۱۳۹۱، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، زیر نظر آیت‌الله مصباح‌یزدی، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فقیهی، سیداحمد، ۱۳۹۴، *روشن‌های تربیت اخلاقی در المیزان*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کبیری، زینب، ۱۳۹۱، *مبانی و شیوه‌های تربیت اخلاقی در قرآن*، قم، زینا.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب، ۱۳۶۹، *اصول کافی*، تهران، علمیه اسلامیة.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۶، *اخلاق در قرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۴، *به سوی خودسازی*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.